



درس خارج فقه تربیتی جلسه ۲۶ - استاد اعرافی

- ۲ اشخاص و نهادهای مسئول در باب تعلیم
- ۱- عالمان ۳
- ۳ انحاء وظائف عالمان در تعلیم
- ۲- والدین ۴
- ۴ انحاء وظائف والدین
- ۳- حکومت ۷
- ۴- اشخاصی که از طرف این‌ها وکیل‌اند ۷
- ۸ انحاء وظائف حکومت و دیگر گروه‌ها



بسم الله الرحمن الرحيم

ما برای اینکه وارد یک بحث جدید می‌شویم دورنمای مباحث گذشته را یک اشاره ای می‌کنیم ما فقه التریبه را تقسیم کردیم به مبحث اول المبحث الاول فی التعلیم و التعلّم این مبحث اول خودش به دو بخش کلی تقسیم می‌شد بخش اول انواع علوم و احکام و تعلم آن، این یک بخش است بخش دوم فی التعلیم در باب تعلیم بود که در این باب تعلیم بحث ما به بعد از اینکه مقدماتی را ذکر کردیم در باب تعلیم بعد از بیان مقدمات به چند بخش تقسیم شد تعلیم راجح که تعلیم راجح که به واجب و مستحب تقسیم می‌شد. کجاها واجب است و کجاها مستحب. یک بخش هم تعلیم مرجوح که عمده تعلیم محرم بود البته ظاهراً این هم مکروه بود. این تعلیم راجح و مرجوح بود. دو بخش اول تقسیمات مفصلی دارد که ما در بحث اول فقه التریبه درباره کلیات بحث کردیم و مقداری از مباحث تعلم بحث تعلم خودش شاید دو سه جلد کتاب بشود. بخش دوم تعلیم بود که بحث کردیم و فکر می‌کنم دو سه جلدی بشود؛ و آداب و وظائف عالم و معلم را هم بحث کردیم. بارها عرض کردیم یک قسمتی از این‌ها در فقه است و جمعش کردیم و چیزهایی که از جنبه اخلاقی به آن‌ها نگاه می‌شد ولی بایستی نگاه فقهی به آن‌ها داشته باشیم. در ادامه بحث اگر اسم تقسیم بندی‌ها را فصل بگذاریم یکی از گرفتاریهایمان در تقسیم بندی‌ها این است که این بحث‌ها خیلی دامنه دار می‌شود.

اشخاص و نهادهای مسئول در باب تعلیم

بحث جدیدی که به عنوان بخش دوم است فصل چهارم است این آغاز یک فصل جدیدی است که این بحث در اینجا عنوانش اشخاص و نهادهای مسئول در باب تعلیم است چه کسانی وظیفه آموزش بر دوش آن‌ها هست و حدود وظیفه ای که بر دوش آن‌ها قرار داده شده چه مقدار است این همان تعلیم و نقش تعلیمی است که ما اینجا باید به آن بپردازیم. من اجالتا چند مورد را عرض می‌کنم. کسانی که مؤلف به تعلیم هستند حداقل این است که این‌ها نهادها یا اشخاص حقیقی و حقوقی هستند که فی الجمله وظیفه تعلیم بر دوش آن‌ها قرار داده شده است. تعلیم در آنجایی که گفتیم واجب است یا مستحب است.



۱- عالمان

انحاء وظائف عالمان در تعلیم

تفاوتی که این اقسام با هم دارند این است که در عالم وظیفه اولیه و وظیفه مباشرت هست. عالم، کسی که علم دارد باید علمش را نشر بدهد کتمان نکند و گسترش بدهد. یعنی اولاً و بالذات عالمان مأمور به تعلیم دیگران هستند در اینجا وظیفه به نحو مباشرت مطرح است اما در این دو جا اعم از مباشرت است یا توجیر و تصویر است. ممکن است که بگوییم وظیفه ای که خانواده پدر و مادر و دولت و حکومت دارد مقصود این نیست که خود حاکم برود تعلیم انجام بدهد البته در هر دو جا می شود و مانعی ندارد ولی اصل بر این است یک وقتی که بحث عالمان مطرح می شود و روایاتی که در باب علما ما داشتیم که وظیفه شان تعلیم و نشر علم و امثال این ها است ظاهر اولیه اش این است که خودشان علمی که دارند باید نشرش بدهند. ما روایاتی که آنجا آمده بود تقسیم کردیم به شش هفت طائفه و ما بعضی را نوشتیم مثلاً روایاتی که به خصوص در باب علما وارد شده مثلاً دارد که من علم باب هدی کان له أجر من عمل به. من علم باب هدی در باب علما ظهور اولیه اش در آن هست. یا اینکه گفته نشر علم بدهید نشر علم و این ها بار اولیه اش بر عهده علما است به خصوص اینکه *إن الله أخذ من العلماء عهداً على التعليم* این روایت نیست تعبیری است که من از روایات استفاده کرده ام عهدی که خداوند از علما گرفته که به دیگران تعلیم بدهند. برای اینکه این بحث جامع باشد این است که در باب علما غالباً وظیفه مباشرت است. در واقع اگر کمی دقیق تر بگوییم این است که ادله در باب اینکه عالمان این وظیفه را دارند به دو بخش تقسیم می شود یک بخش عمده ظهور در مباشرت است می گوید نشر علم بدهد و کتمان علم نکند ظهور در مباشرت دارد. بخشی از آن ها هم اعم از مباشرت است؛ و می تواند شامل آنجایی هم بشود که عالم بیاید با واسطه ای و به توسط دیگران اقدام به تعلیم دیگران بکند بعضی از ادله عامه اش مثل اینکه عون بر بر و تقوی است که گفتیم مستحب است یا تهیه مقدمات اطاعت بنابر آن نظری که امام داشت یا همین علم باب هدی آنجا بحث کردیم که آیا علم باب هدی ظهورش فقط در آنجایی است که فقط آنجایی است که خودش به تعلیم علم بپردازد یا اینکه علم باب هدی به واسطه را هم می گیرد یک احتمال این بود که به واسطه را هم می گیرد. آنوقت این هم جزء گروه دوم می شود. ولی بعضی ظهورش این است که می گوید علمش را کتمان نکند این ها همه ظهور در این دارد که خود او باید فعال در میدان باشد نه اینکه کس دیگری پیدا بکند که



او علم خودش را نشر بدهد. البته در جاهایی که واجب کفایی است دیگری اگر اقدام بکند از او ساقط می‌شود نه اینکه او دارد وظیفه او را انجام می‌دهد نه او تکلیف خودش را انجام می‌دهد منتهی با انجام دادن او از او ساقط می‌شود. این غیر از این است که بگوییم وظیفه او مباشرت در این اقدام است. ظاهر ادله بخشی از ادله وجوب یا رجحان طبق بحثهایی که داشتیم اقدام مباشری بود اما بخش دیگر از ادله اقدام مباشری نیست اعم است مثلاً وقتی که می‌گوییم که تعلیم فلان علم یا دانش به فرزندان جامعه اسلامی به خاطر حفظ استقلال آنها واجب است این شامل علما هم می‌شود ولی علما بالمباشره یک راهش است. بنابراین بخش عمده ای از ادله در باب علما ظهور در مباشرت دارد.

۲- والدین

انحاء و وظائف والدین

بحث دوم در والدین است که خانواده مقصود است و وظائف و تکالیف تعلیمی آنها است در اینجا از سه نوع شیوه می‌شود وظائفشان را استخراج بکنیم سه نوع تکلیف می‌شود برای والدین استخراج کرد. یک نوع ان استفاده از عمومات و قواعد عامه در باب تعلیم است. این یکی است که برای عالم هم این را می‌گفتیم. ما قبلاً می‌گفتیم که در تعلیم خیلی از علوم از باب قواعد کلی واجب است و آن وجوب یا رجحان همه انسان‌ها و مکلفین را می‌گیرد. مثلاً وقتی که می‌گوییم تعلیم از باب اینکه مانع سیطره کفار است واجب است این اینجا قیدی ندارد موضوع و مکلف به این حکم که از قواعد و عناوین کلی و ثانوی استخراج شده بر عهده همه مکلفان است همه کسانی که مکلف شده‌اند وظیفه دارند که جلوی سیطره کفار را بگیرند و وسایل و اسباب عزت مسلمانان را فراهم بکنند و قواعد عامه دیگری که می‌گفتیم که در این قواعد موضوع عالم نیست موضوع مکلف است همه مکلفان باید مانع از سیطره کفار بشوند و مقدمات عزت اسلامی را تمهید بکنند هر جایی که تعلیم مصداقی از این قواعد کلی شد در همان محدوده و چهار چوب قواعد کلی که مقید به قید و شرطی نیست که عالم باشد همه مکلفین مأمور به آن امر می‌شوند و اگر به علم لازم باشد باید علمش را هم تحصیل بکنند مقید به علم نیست آن قواعد و ادله طبعاً پدر و مادر را هم می‌گیرد ولی اینجا پدر و مادر هیچ خصوصیتی ندارند پدر و مادر هم مثل



خواهر و و برادر و سایر افراد همه یکسان تکلیف دارند بر اساس قواعد کلی که تعلیم را واجب یا راجح کرده بود. همه مکلف هستند حتی اگر علم ندارد باید علمش را به دست بیاورد حتی اگر عالم باشد. این یک نوع تکلیف است که پدر و مادر هم دارند اینجا پدر و مادر هیچ وجه خاصی ندارند یک امر کلی است این آقایی که در خیابان می‌رود این وظیفه را دارد و این آقایی که سرپرست خانه است این وظیفه را دارد و یکسان این وظیفه را دارند البته این وظائف واجبات کفایی هستند. پس این نوع تکالیف تعلیمی که از قواعد عمومی و کلی و ثانوی فقهی استفاده کردیم گاهی وجوب گاهی رجحان این نوع تکالیف شامل پدر و مادر هم می‌شود که أحد من المکلفین. لا بما أنه أب والده أو والده بلکه بما أنه أحد من المکلفین. یکی همین است؛ و او هم یکی از اطراف ایم واجب کفایی است این وظیفه را دارد وظیفه مندی او نه به حیث خاص خودش هست بلکه به حیث مکلفیتش هست و حتی حیث عالمیت هم اینجا أخذ نشده است به ما أنه مکلف یکی از افرادی است که در دایره این واجب تکلیفی قرار گرفته است؛ و اگر او قیام بکند از دیگری ساقط می‌شود اگر هم آن‌ها اقدام بکنند از او ساقط می‌شود مگر اینکه مثل همه واجبات کفایی به صورت ثانوی گاهی تأیید پیدا بکند. مثلاً یک درجه ای از تعلیم است که باید در خانه پایه ریزی بشود از عهده دیگری بر نمی‌آید اینجا تعیین پیدا می‌کند برای پدر و مادر، عزت و استقلال جامعه اسلامی اقتضا می‌کند که به بچه در یکی دو سالگی زبان را یاد بدهند سطح علمی دنیا طوری شده که از همان اول باید کامپیوتر را به او یاد بدهند این‌ها همه قواعد کلی است که فقه در شرائطی که مصداق پیدا می‌کند و در آن شرائط فرض بگیریم که کار دیگری نیست و پدر و مادر باید اقدام بکنند اینجا از واجبات کفایی می‌شود که قائم به آن امر در این آقا تعیین پیدا کرده است. ذات آن تکلیف، تکلیف کفایی است که پدر یا مادر است این عنوان در موضوع أخذ نشده و ما دلیل خاصی نداریم در قواعد عمومی بحث می‌کنیم ولی عملاً در خارج این تدریس و این تربیت علمی فقط از دست پدر و مادر یا از خواهر و برادر به دست می‌آید و در دایره خانواده می‌آید که دیگری نمی‌تواند قیام به این امر بکند. اینجا هم سراغ ادله خاص نرفتیم هر جا که گفتیم تعلیم واجب است یا راجح است طبق قواعد کلی که قبلاً بحث کردیم که بخشی از این آموزشهای عمومی و و رایگان این زمان مشمول همین‌ها است. وجوبی یا رجحانی که از ناحیه قواعد عمومی فقهی می‌آید و تعلیمی را واجب می‌کند در آن قواعد قید علم پدر و مادر و خواهر و برادر مکلف به او و مخاطب به آن قواعد عامه مکلف است تکلیفش هم تکلیف کفایی و توسلی است شمولش هم تابع آن قواعد است که علم دینی است یا در



غیر علوم دینی است و رجحانی دارد ولی گاهی طبق قواعد کلی واجب می‌شود. مکلف به آن قواعد عمومی است و مکلف به ما مکلف هو مکلف است لا به ما عالم به ما هو والد به ما هو والدۀ به ما هو أخ و أخت و سایر موارد یک تکلیف عام است و وجوب یا رجحان است و همان شکل را پیدا می‌کند. تبصره ای که اینجا زدیم این است که در صورت عارضی و ثانوی و نوع خاص که این تکلیف از عهده دیگران بر نمی‌آید آنوقت تعین پیدا می‌کند برای خانواده آن هم گاهی مجموعه خانواده را می‌گیرد گاهی هم اختصاص به مادر پیدا می‌کند. طبق این قاعده کلی یک وجوب کفایی همه مکلفین و پدر و مادر و خواهر و برادر هم داخل این در این هستند. اگر از دیگران بر نیاید و امکانش به آن‌ها انحصار پیدا نکند آن منحصر هستند و دائره واجب کفایی محدودتر می‌شود و گاهی هم کاملاً متعین می‌شود واجبات و مستحبات مستحبات کفایی عامه مکلفین را در بر می‌گیرد. ولی گاهی عامه مکلفینی که قادر هستند آنوقت این مکلفین قادرین آنوقت این مکلفین قادرین گاهی اینجور قاعده دارد گاهی دائره اش محدود تر می‌شود؛ و گاهی از این هم محدودتر می‌شود و تا می‌رسد به خانواده و گاهی هم در خانواده هم متعین یک شخص می‌شود که این نوع تعلیم فقط از عهده مادر می‌آید این تابع شرائط خارجی است حکم اینجا چیزی ندارد حکم ما تکلیف شرعی روشنی دارد اما اینکه چه مقدار می‌شود این تابع قدرت است. این یک نوع تکلیف است که متوجه خانواده و پدر و مادر و سایر اعضای خانواده می‌شود. ولی لا به ما هم أسرة و عائلۀ نه به عنوان خانواده و پدر و مادر اگر هم تعین پیدا کرد با عنوان ثانوی و عارضی است که واجب کفایی گاهی تعین پیدا می‌کند؛ و الا حکم در ذات خودش عنوان و نوعی ندارد مکلف به ما هو مکلف، خانواده اینجا تکالیف اینجوری دارد نمی‌شود این‌ها را نادیده بگیریم. بخشی از وظائف عمومی که طبق آن قواعد برای عزت جامعه اسلامی و رشد جامعه اسلامی و مقابله با سیطره کفار باید انجام بگیرد مال همه است ولی در خط مقدم پدر و مادر و خانواده هستند. گاهی هم نوعی اولویتی دارند و گاهی هم به خاطر شرائط خاص تعین پیدا می‌کند. این یک نوع تکلیف در تعلیم است که بر دوش پدر و مادر قرار می‌گیرد و گاهی واجب است و گاهی راجح است طبق قواعدی که قبلاً گفتیم. باید شرعی بشود یا اینکه می‌گوییم حکم عقل مستقل است شرع هم آن را تأیید می‌کند اگر در حد حکم عقل مستقل باشد خود قاعده ملازمه شرعی می‌شود. اگر هم در آن حد قطعی عقل نباشد آنوقت ما ادله داریم که «وَكُنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» نساء/۱۴۱. یا اینکه «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» منافقون/۸. مؤمنین هم می‌تواند توصیفی باشد و هم انشائی باشد؛ و این‌ها قواعد عامه



است. همیشه فکر می‌کنیم که فقه یعنی آنجایی که روایتی آمد و گفت که باید این کار را بکنید. نه این قواعد عمومی که خیلی هم عنوانهای ثانوی است و ساز و کارهای اداره جامعه است ما عنوانهای ثانوی را همیشه بیشتر عنوانهای اصطلاحی تلقی می‌کنیم نه عنوان‌ها و قواعد عامه، قواعد عامه قواعدی است که بخش زیادی از تکالیف از ناحیه آن‌ها مشخص می‌شود این یک قسم است. که اینجا تکلیفش روشن است. من توضیح دادم که آن‌ها از باب کلی مشمول خیلی از تکالیف می‌شوند که طبق قواعد عمومی واجب یا راجح است. ولی اگر با ملاحظه شرائط خارجی در آن‌ها تعیین پیدا بکند متعین می‌شوند. یا اولویت پیدا می‌کنند یا تعین پیدا می‌کنند. تعلیم علی الاصول با عنوان اولی یا واجب نیست جز چهار پنج مورد بعد گفتیم گاهی قواعد بیرونی تعلیم را واجب می‌کند. در همان چهار چوب قبلی کجا تعلیم واجب است بعضی جاها به عنوان خاص واجب است بعضی از جاها با قواعد عمومی واجب است و کجا راجح است مواردی که مشخص کردیم و تعلیم نیامده در خود دلیل بگویند که پدر و مادر و عالم و امثال این. تعلیم از باب قواعد کلی واجب است که مخاطبین رنگی ندارد جز اینکه مکلف حاضر باشد و می‌گوییم شامل پدر و مادر و خانواده هم می‌شود. بحث بعدی ادله عامه در باب والدین است. ما در خود ادله با عنوان پدر و مادر ما دلیل داریم که باید تعلیم بکنند و به طور عالم یک عموماتی و اصلاحاتی داریم که بحث دوم است.

۳- حکومت

۴- اشخاصی که از طرف این‌ها وکیل اند

یکی خود علما و عالمان است یکی خانواده یا والدین است. البته در امتداد این یک بحث فردی مفصل‌تر از این‌ها مطرح می‌شود و یکی هم بحث حکومت و دولت است. یکی هم بحث اشخاص یا نهادهایی است که یکی از سه گروهی که مؤلف اصلی هستند وظیفه‌شان را به آن‌ها سپرده‌اند که مسئولین اولیه مؤلف شده‌اند و وکیل آن‌ها شده‌اند که کار را انجام دهند. که این بحثی است که در آخر به آن بپردازیم. ما تعلیم واجب و راجح را ذکر کردیم که کجاها تعلیم واجب است کجاها راجح است که در همان حدودی که تعلیم واجب یا راجح هست این سؤال مطرح می‌شود که بر چه کسانی تعلیم واجب است آنچه که در پاسخ آن می‌شود به صورت فی الجمله گفت این است که این‌ها متصور است که بیايند مأموریت پیدا بکنند و از نظر شرعی مسؤولیت پیدا بکنند که به وظائف



تعلیمی برخیزند و اقدام بکنند یا خدو عالمان و کسانی که دانشمند هستند یا خانواده و والدین یا حکومت و دولت یا کسانی که از ناحیه این‌ها مؤظف شده‌اند.

انحاء وظائف حکومت و دیگر گروه‌ها

اما ما اجمالاً عرض می‌کنیم آنچه که به دوم و سوم بر می‌گردد در بحثی که ما خواهیم کرد اینجا ادله‌اش معمولاً اطلاق دارد و تعمیم دارد یعنی حتی آنجایی هم که می‌گوید وظیفه پدر و مادر این است که آن یعلمه القرآن آنجا گفتیم به مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات عقلایی مقصود این نیست که خود پدر و مادر به او درس بدهد مقصود این است که وسیله آگاهی و تعلیم او را فراهم بکند یک نوعش این است که خود اقدام بکند نوع دیگر این است که او را به مدرسه ای بفرستد. آن هم می‌گویند تعلیم است اینجا اگر یادتان باشد تأکید می‌کردیم در تعلیم قرآن و جاهای خاصی که روایات وظیفه ای را برای پدر معین کرده بود می‌گفتیم آن‌ها ظهور در مباشرت ندارد ارتکازات عقلایی این است و اصلاً ارتکاز و سیره هم همیشه اینطور بوده یعنی هیچ کس از این‌ها برداشت نمی‌کرده که خود باید اقدام به آموزش و تعلیم بکند. ولو اینکه می‌شود خود او هم اقدام بکند در مورد امیرالمؤمنین سلام الله علیه دارد که خود حضرت بعد از نماز صبح مسائل را به مردم یاد می‌داد و بعد مشغول قضاوت و مسائل حکومت می‌شد. ولی همیشه که اینطور نیست آنجا قرائن روشنی دارد یک حاکم نمی‌تواند به همه این امور اقدام بکند کارگزاری دارد مأمورانی دارد و آن‌ها اقدام به تعلیم می‌کنند بر حسب موضوع و حکم که گاهی واجب است و امثال این‌ها، این دورنمایی از این بحث است. در مورد اشخاصی که مستقیم این مسئولیت را ندارند ولی از ناحیه پدر و مادر و حکومت مأمور شده توکیل و اجیر شده آن دیگر تابع نوع توکیل و اجاره و این‌ها است که آیا شرط کرده که بالمباشره انجام بدهد یا نه پس بنابراین آنچه که ابتدائاً به ذهن می‌آید ممکن است یک تغییراتی داده بشود ولی آنچه که الان به ذهن می‌آید این است که نهادها یا اشخاص حقیقی و حقوقی عالمان و خانواده و حکومت و نهادهایی هستند که مؤظف شده‌اند. آنجا ادله‌اش دو قسم است بعضی ظهور در در مباشرت دارد بعضی اعم از مباشرت است اینجا غالباً ظهور در شمول دارد یعنی اعم از این است که بالمباشره باشد یا بالتسبیب؛ این چهارم هم تابع نوع توکیل و این‌ها است. این یک جهت و بحث دیگری هم وجود دارد که آیا شخص حقوقی هم می‌شود مدمور و مؤظف بشود یا اینکه مقصود از خانواده مقصود پدر و مادر و افراد حقیقی است حکومت وقتی می‌گوییم یعنی حاکم آن



کسی که ولی است نه نهاد آنچه که الان گفته می‌شود این است که نهاد مشمول خطابات ما نیست. مثلاً می‌گویند که سربازی که نان خور دولت است می‌گویند فدیة‌اش را باید چه کسی بدهد؟ می‌گویند هیچ کس چون خود او فقیر است نان خور پدر و مادر هم نیست و دولت هم نهاد است نهاد نمی‌تواند مخاطب حکم قرار بگیرد. آنوقت اگر آن را بگوییم اینجا که می‌گوید این‌ها مأمورند یعنی علی‌الامام أن يعلم الناس اینجا یعنی علی‌الوالد یا علی‌الوالدین یعنی حکم انحلال پیدا می‌کند به اشخاص حقیقی. یک داستان طولانی دارد در شرکت‌ها و نهادهای حقوقی که مسئولیت پیدا می‌کنند یا نمی‌کنند باید بحث بکنیم. این ترتیبی است که ما در اینجا باید قائل‌تاً بحث بکنیم. در بخش اول ما بحث خاصی نداریم و همه این بحثهایی که گفتیم که واجب است که تعمیم داده بشود این امور یا این امور راجح است این‌ها همه بر می‌گردد به کسی که عالم است این وظائف را دارد. عمده بحث ما در موارد بعدی قرار می‌گیرد که ابتدا راجع به خانواده و والدین بحث خواهیم کرد. بحث عالمان دیگر بحث خاصی ندارد همان بحث سابق مربوط به اینها می‌شود. تکلیف که متوجه خود اوست به عنوان عالم این ساقط می‌شود ولی همان شخص از یک عناوین کلی و عام دیگر ممکن است موظف به این امر باشد و لذا در بعضی از موارد که عناوین کلی دارد او هم این وظیفه را پیدا می‌کند؛ و لذا عالم به ما هو عالم یک تکلیف مباحثی دارد ولی عناوین عامه را اگر قدرت دارد باید انجام بدهد اگر هم قدرت ندارد ساقط می‌شود. ولی بخشی از آن ادله ادله ای است که به عالم به ما هو عالم بر نمی‌گردد که می‌گویند شما باید استقلال جامعه اسلامی را حفظ بکنید جلوی سلطه و کیفره کفار را بگیرید این یک تکلیفی است که عالم و جاهل و همه این وظیفه را دارند و لذا عالمی که قدرت ندارد که خودش اقدام بکند از باب عنوان عام قاعده کلی ثانوی وظیفه دارد آن وظیفه عام مباشرت نیست تسبیب هم هست. در نشر علم در آنجایی که واجب است به ملیت و مرزهای جغرافیایی هیچ ارتباطی ندارد. نشر علمی که واجب است برای علما بالمباشرة واجب است به عنوانهای کلی هم چه بالمباشرة یا به تسبیب واجب است. منتهی محدد به قدرت است. هر کسی که بتواند در چین هم جاهلی وجود داشته باشد و بتواند او را عالم بکند و احکام الهی را تعلیم بدهد بر او واجب است. بلا حدود و لا قیود. مگر رو عناوین خاصه. بحث اول بحث علما است. ممکن است در مقام تنظیم مطالب دیگری به ذهن بیاید این قسم اول می‌شود